

کسی را که ایمانش ضعیف است، بپذیرید، بی آنکه درباره مسائل مورد تردید، حکم صادر کنید². ایمان یکی به او اجازه می دهد هر غذایی را بخورد، اما دیگری که ایمانش ضعیف است، فقط سبزیجات می خورد³. آن که همه چیز می خورد، نباید به آن که نمی خورد به دیده تحقیر بنگرد؛ و آن که همه چیز نمی خورد، نباید آن کس را که هر غذایی را می خورد، محکوم کند. زیرا خدا او را پذیرفته است⁴. تو کیستی که بر خدمتکار شخصی دیگر حکم می کنی؟ استوار ماندن یا فرو افتادن او به آقایش مربوط است. و او استوار هم خواهد ماند زیرا خداوند قادر است او را استوار گرداند. کسی یک روز را از دیگر روزها مقدّستر می شمارد؛ فردی دیگر، همه روزها را یکسان می پندارد. هر کس در ذهن خودش کاملاً متقاعد باشد⁶. آن که روزی خاص را مهم می شمارد، برای خداوند چنین می کند. آن که می خورد، برای خداوند می خورد، زیرا خدا را شکر می گوید. و آن که از خوردن می پرهیزد، او نیز برای خداوند چنین می کند و خدا را شکر می گزارد⁷. زیرا هیچ یک از ما برای خود زندگی نمی کنیم و هیچ یک از ما برای خود نمی میریم⁸. اگر زندگی می کنیم، برای خداوند است، و اگر می میریم، آن نیز برای خداوند است. پس خواه زندگی کنیم، خواه بمیریم، از آن خداوندیم⁹. مسیح نیز به همین سبب مرد و زنده شد تا خداوند زندگان و مردگان باشد. 10 پس تو چرا برادر خود را محکوم می کنی؟ و تو چرا به برادر خود به دیده تحقیر می نگری؟ زیرا همه ما در برابر مسند داوری خدا حاضر خواهیم شد¹¹. چرا که نوشته شده است: «خداوند می گوید: به حیات خود قسم که هر زانویی در برابر من خم خواهد شد و هر زبانی به خدا اقرار خواهد کرد». 12 پس هر یک از ما حساب خود را به خدا باز خواهد داد. 13 بنابراین، بیایید از این پس یکدیگر را محکوم نکنیم، به جای آن، تصمیم بگیرید که هیچ سنگ لغزش یا مانعی در راه برادر خود نگذارید.

روزی یک مرد ثروتمند در اسپانیا پیاده روی می کرد و در آنجا به صومعه ای متروک رسید. او می خواست کمی در آنجا استراحت کند. اما شگفت زده شد چون هیچ مبلمانی در این صومعه پیدا نکرد. (همانطور که هر کس از صومعه ای متروک در اسپانیا انتظار دارد). اما برای مرد ثروتمند آنقدر غیرعادی بود که او با صدای بلند پرسید: "اثاثیه ی خانه شما کجاست؟" پاسخ هوشمندانه ی راهب این بود. "خب، اثاثیه ی شما کجاست؟" فرد ثروتمند پاسخ داد: «برای من لازم نیست چون فقط دارم از اینجا می گذرم.» این دقیقاً همان جوابی بود که راهب می خواست بشنود. او جواب داد: "خب، ما نیز تنها از اینجا می گذریم..." با این جمله او همسو با پولس بود که در نامه ی خودش به رومیان خلاصه کرد: "...هیچ یک از ما برای خود زندگی نمی کنیم و هیچ یک از ما برای خود نمی میریم. اگر زندگی می کنیم، برای خداوند است، و اگر می میریم، آن نیز برای خداوند است. پس خواه زندگی کنیم، خواه بمیریم، از آن خداوندیم" برای این منظور مسیح مرد و دوباره زنده شد تا خداوند مردگان و زندگان باشد. ما انسانها در حال گذر از این دنیا به دنیای ابدی هستیم. از این زمان تا ابدیت. مشکل این نیست که ما آن را نمی دانیم. همه دقیقاً می دانند که هیچ چیز در دنیا دایمی نیست. اما ما طوری رفتار می کنیم که انگار چیزهای این دنیا ابدی هستند نه فانی. در نامه ی او به رومیان مشخص است که کلیسا در آنجا کاملاً گیج شده بود. و کلیسا دقیقاً به این دلیل گیج شده بود که چیزهای زمینی را با چیزهای ابدی اشتباه گرفته بود. مرکز را در مسیح از دست داده و چیزهای فانی را در مرکز قرار داده بود. به همین دلیل مشاجراتی نیز وجود داشتند. اختلاف در مورد چیزهایی که واقعاً مهم نبودند: به عنوان مثال آنها در این سوال گرفتار بودند که آیا می توان گوشتی را که قبلاً برای بت ها قربانی شده از بازار خریداری کرد یا نه. همچنین سوالهایی در مورد این که مسیحیان باید روزهای خاصی را مقدس بشمرند یا نه. وقتی آن اختلافات را از دور می بینیم، بی اهمیت به نظر می رسند. اما در آن زمان، این مسائل خیلی مهم بود. حتی به جایی رسید که آنها مسیحیان دیگر را مورد قضاوت قرار دادند، زیرا آنها نظر متفاوتی در این مورد داشتند. از دور، همه چیز کوتاه نظرانه و بی اهمیت به نظر می رسد. اما اگر دقیقتر نگاه کنیم می بینیم که ما هم دعوا داریم و نظرات متفاوتی داریم که امروز برای ما خیلی مهم هستند. حتی امروز می بینیم که کشیش ها و انجمن کلیسایی وجود دارند که رویکردها یا نظرات بسیار متفاوتی دارند. همه اینها، به نظر من، چیز جدیدی نبوده و نیست. و پولس قلبش را در این مورد کاملاً باز کرد و بسیار ساده توصیه کرد، که ما نباید دیگران را محکوم کنیم. او پیشنهاد کرد که کسانی که با خوردن گوشت مشکلی ندارند به دلیل توجه به دیگران از خوردن آن اجتناب کنند. و به این ترتیب وجدان دیگران را سنگین نکنند. من آرامش زیادی را از پیشنهاد پولس حس می کنم. و همچنین می بینم که او می خواست تفاوت های دیگران را تحمل کند. این آرامش از این واقعیت ناشی نمی شود که پولس اهمیتی نمی دهد که مردم چه چیزی را باور دارند یا باور ندارند. برعکس، چون در ایمان استوارند، آرامش زیادی در مورد چیزهایی که به مرکز ایمان تعلق ندارند، وجود دارد. خیلی سریع پولس به این مرکز می آید که خود مسیح است. این عمل او برای نجات ما انسان هاست. بدون این مسیح پای ما از روی زمین کنده می شود. این در زندگی شخصی و همچنین در زندگی اجتماعی کلیسا صدق می کند. بدون پایه ای

امن در مسیح، ما در زمینی متزلزل هستیم. و دیگر کاری برای انجام دادن باقی نمی ماند جز اینکه دیوانه وار به دنبال چیزهایی بگردیم که مدتی دوام داشته باشند. یا ممکن است ما دیگران را محکوم کنیم چون می ترسیم که چیزی را از دست بدهیم. این ناامیدی بزرگ است. مسیح نمی خواهد همه چیزهای زمینی را کنار بگذاریم، انگار این چیزها مهم نیستند. مسیح همچنین نمی خواهد خدمات مراسم، سرودها یا سایر کارهایی را که در کلیسا انجام می دهیم به عنوان بی اهمیت طبقه بندی کنیم. فقط یک موضوع مهم است که مطمئن شویم همه چیز به درستی تراز شده است. ما هم در زندگی خصوصی و هم در کلیسا به راهنمایی نیاز داریم. ما به یک نقطه ثابت نیاز داریم که بتواند ما را در طول زندگی و در کلیسا همراهی کند. چه کسی، در میان درگیری و با وجود تفاوت های فراوان می تواند ما را راهنمایی کند؟ حتی وقتی مرگ نزدیک است یا همه چیز را از دست داده ایم، این نقطه ثابت می تواند لنگر امنی برای ما باقی بماند تا به آن چنگ بزنیم و به آن اعتماد کنیم. برای اینکه همه اینها اتفاق بیفتد، ما انسان ها باید درست مثل آن قطب نماهای قدیمی در جهت درست همسو باشیم. اگر قطب نما در جهت درست قرار گیرد، سوزن همیشه مستقیماً به سمت شمال می چرخد. و مهم نیست که قطب نما را به کدام سمت بچرخانید. با این حال، این قطب نما باید به درستی تراز شود. اگر نه، ممکن است به جهت کاملاً اشتباهی اشاره کند. قطب نمایی که ما به آن نیاز داریم مسیح است. مسیح همه چیز را به درستی راهنمایی می کند تا ما بتوانیم ببینیم چه چیزی در اهمیت هست و چه چیزی نه. مهم نیست چه اتفاقی برای ما می افتد، سوزن ما همیشه به سمت مسیح و به سمتی می چرخد که مسیح است و به جایی که او از طریق تعمید و شام آخر دریافت می شود. به این ترتیب، عیسی زندگی اکنون ما را با آخرت پیوند می دهد. از طریق غسل تعمید، این مسیح همیشه بالای زندگی ما می ایستد، درست مانند قطب نما که همیشه به شمال اشاره می کند. ما می توانیم در تمام زندگی خود به این مسیح اعتماد کنیم. ما از طریق مسیح هیچ چیز را از دست نمی دهیم. اما از طریق او همه چیز را به دست می آوریم. یعنی: زندگی. برخی از مردم به شدت می ترسند که اگر مسیحی شوند مجبور شوند همه چیز را رها کنند. خانواده، شغل، متعلقات و سرگرمی هایشان. البته همیشه چنین فرقه هایی وجود دارند که این را مطالبه می کنند. اما مسیح این کار را نمی کند. او می خواهد بر ما و تمام زندگی مان پروردگار باشد. او خانواده و وسایل را نمی برد. نه، او این چیزها را دقیقاً با قرار دادن آنها در مسیر ابدی ارزش بیشتری می دهد. هر چیزی که داریم و هر چیزی که هستیم با مسیح و در نتیجه در مسیر درست همسو است و می دانیم به کجا می رویم. اگر با مسیح همسو نباشیم، گم شده ایم. گاهی اینجا، گاهی آنجا و گاهی در جای دیگر. وقتی پولس در اینجا می گوید که چه زنده باشیم و چه بمیریم متعلق به خداوند هستیم، او هم زندگی و هم مرگ را از منظر رستاخیز می بیند. همه چیز از منظر قیامت است. تقریباً مثل این است که مرگ کاملاً بی ربط است و چشم اندازی تازه به ما می دهد. البته، پولس همچنین با خبر بود که زندگی ابدی هنوز نرسیده است. و می دانست که مسیحیان نیز از مرگ غمگین هستند و از مرگ نیز می ترسند. ما همچنین می دانیم که مسیحیان از مسیحیان دیگر نیز ناامید هستند. یا حتی با یکدیگر بحث می کنند. اما در نهایت همه این اختلاف ها باید جای خود را به مسیح بدهد. از این طریق «گم شدن» و «گیج شدن» از بین می رود چون ما متعلق به خداوند هستیم. این نقطه ی مرکزی است. این امری است که به زندگی ما یک هدف بسیار مشخص می دهد. تعلق به خداوند سعادت بزرگ زندگی است. بنابراین پولس با افتخار خود را غلام عیسی مسیح می نامد و وابسته بودن به چیزهای زمینی، بردگی است زیرا در این صورت دائماً باید در ترس باشیم که چیزی را از دست بدهیم. تعلق به مسیح آزادی بزرگی است زیرا عشق و وفاداری او هرگز متوقف نخواهد شد. او همیشه در کنار ما است. آمین